

حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در قرآن

<"xml encoding="UTF-8?">



نگاهی به جایگاه فاطمه زهرا علیهاالسلام در آیه مباهله
از نظرگاه اهل سنت

آیه مباهله بر صداقت و عصمت گفتاری و رفتاری اصحاب کساء علیهم السلام دلالت دارد.

به اعتراف دانشمندان فریقین، روایات متواتری وجود دارند که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم به جای «انفسنا»، حضرت علی علیه السلام را و به جای «نسائنا»، حضرت فاطمه علیهاالسلام را و به جای «ابنائنا» حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهماالسلام را برای مباهله با نصارای نجران به عنوان گواه نبوت از میان همه امت به همراه بردند.

برخی از دانشمندان اهل سنت این امر را متفق علیه و برخی دیگر اجماعی می‌دانند. روایات مباهله با بیش از 51 طریق متفاوت از 37 تن از بزرگان دین روایت شده‌اند. برخی دانشمندان اهل سنت شبهاتی را نیز مطرح کرده‌اند، اما این شبهات هیچ پایگاه علمی ندارند.

در منابع تفسیری و روایی فریقین، بسیاری از آیات قرآنی در شأن و منزلت رفیع ام ابیها، (2) سرور همه زنان عالم، (3) پاره تن پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم (4) و کوثر قرآن، (5) حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام به چشم می‌خورند. تنها در منابع تفسیری و روایی اهل سنت، بیش از 135 آیه در 49 سوره درباره حضرت ایشان آمده و دو سوره کامل در شأن آن بانوی دو جهان نازل گشته‌اند؛ سوره‌های دهر و کوثر. این تعداد غیر از آیاتی هستند که در منابع شیعه در شأن حضرت زهرا علیهاالسلام ذکر شده‌اند. این آیات را می‌توان در چهار دسته تقسیم نمود: 1. سبب نزول؛ 2. شأن نزول؛ 3. جری و اطباق؛ 4. بطن.

برخی آیات طبق قاعده «جری و اطباق» در شأن حضرت فاطمه علیهاالسلام آمده و همچنین برخی آیات بطنا در شأن آن حضرت هستند؛ همچون آیه «مرج البحرين» (6) صدها آیه قرآنی و نیز روایات تفسیری در ذیل آیات در منابع فریقین بر عصمت و طهارت، صداقت، ایثار و اخلاص و دیگر کمالات معنوی حضرت زهرا علیهاالسلام دلالت دارند، اما متأسفانه شخصیت ایشان ناشناخته مانده است؛ شخصیتی که حجتی بر حجت‌های خداوند است، محبت و دوستی او طبق دستور خداوند بر همه واجب بوده، رضای او رضای خدا و غضب او غضب

خداست؛ همو که مرکز رسالت و امامت و ولایت است. اما چه شد که پس از رحلت جانسوز پدرش، تنها چند ماه زنده ماند و در عالم شباب، همراه با کوهی از مصیبت ها و آلام به درجه شهادت نایل گردید؟ به راستی، قلم طاقت نوشتن آن همه مظالم وارد شده بر این وجود نازنین را ندارد و بررسی ابعاد گوناگون شخصیتی ایشان فراتر از حد کتاب‌هاست. در این مقاله، به اختصار، از بین ده‌ها آیه نازل شده در شأن آن حضرت، تنها آیه مباهله را از دیدگاه اهل سنت مورد بررسی قرار می‌دهیم:

آیه مباهله

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران: 61)؛ پس هر کس درباره عیسی، پس از آنکه به آگاهی رسیده‌ای، با تو مجادله کرد، بگو: بیایید تا ما فرزندانمان و شما فرزندانتان را، و زنانمان را و زنانتان را و نفس‌هایمان و نفس‌هایتان را حاضر آوریم، آن‌گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم.

مفهوم «مباهله»

«مباهله» نفرین کردن دو فرد یا دو گروه بر علیه یکدیگر در یک امر مذهبی است که با تضرع از خدا می‌خواهند دروغگو را رسوا سازد. گروهی از نصاری نجران به حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و درباره حضرت عیسی علیه‌السلام گفت‌وگو کردند و قرار شد فردای آن روز مباهله صورت گیرد. به نقل همه اهل سنت، روز بعد پیامبر به جای «انفسنا» حضرت علی علیه‌السلام را و به جای «نسائنا» حضرت فاطمه علیها‌السلام را و به جای «ابنائنا» حسنین علیهما‌السلام را برای مباهله به عنوان گواه نبوت از بین همه امت به همراه بردند. این عمل پیامبر گواه بزرگی بر صداقت و عصمت فاطمه زهرا علیها‌السلام است.

«مباهله» در لغت

جوهری (م 393 ه) درباره واژه «مباهله» می‌نویسد: «مباهله» یعنی: به همدیگر لعن و نفرین کردن. «ابتهاال» به معنای تضرع و زاری کردن است و در قول خداوند گفته می‌شود: «ثُمَّ نَبْتَهِلْ» یعنی: خالصانه دعا کنیم. (7) ابن فارس (م 395 ه) می‌گوید: «بهل» به سه معنا آمده است: اول. به معنای تخلیه و آزادکردن؛

دوم. نوعی دعاست؛

سوم. کمبود آب را گویند.

معنای دوم، تضرع و ملتسمانه و عاجزانه دعا کردن است. واژه «مباهله» نیز به همین معنا می‌باشد؛ زیرا دو نفر که مباهله می‌کنند، هر کدام به طرف مقابل نفرین می‌کند و درخواست عذاب و بلا می‌نماید. در قرآن «ثُمَّ نَبْتَهِلْ...» به همین معنا آمده است. (8)

«مباهله» در اصطلاح

«به معنی نفرین کردن دو نفر به یک دیگر است، به این ترتیب که افرادی که با هم گفت‌وگو درباره یک مسئله

مهم مذهبی دارند، یک جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات کند.»(9)

شأن نزول آیه مباهله

1. علباء بن احمد الیشکری روایت کرده است: هنگامی که آیه مباهله «قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به حضور طلبید و از سوی دیگر، یهودیان را به مباهله دعوت کرد. جوانی از یهود که از پیشنهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع یافت، خطاب به یهودیان گفت: وای بر شما! مگر گذشته را فراموش کرده اید که برادران شما به صورت میمون و خوک مسخ شدند؟ از مباهله خودداری کنید که سرانجام شما منتهی به سرانجام آنان خواهد شد.(10)

2. جابر بن عبدالله روایت کرده که آیه مباهله «قل تعالوا ...» درباره حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. جابر بن عبدالله می گوید: مراد از «انفسنا و انفسکم» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام هستند و مراد از «ابناءنا» امام حسن و حسین علیهما السلام و مراد از «نساءنا» حضرت فاطمه علیها السلام.(11)

3. سعد بن ابی وقاص روایت می کند: هنگامی که آیه «قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به حضور طلبید، سپس فرمود: «اللّٰهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»؛(12) پروردگارا اینان اهل بیت من هستند.

این سه روایت به شأن نزول آیه «مباهله» در حق اصحاب کساء تصریح دارند. امام فخر رازی در تفسیر معروفش روایتی آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از منزل خارج شد و بر شانه مبارکش جامعه ای از موی سیاه بود، حسین را بر دوش (یا در آغوش) خود داشت و دست حسن را گرفته بود و فاطمه پشت سر ایشان و علی پشت سر فاطمه به طرف محل مباهله به راه افتادند. پیامبر به عزیزانش فرمود: هر گاه من دعا کردم، شما آمین بگویید.

هنگامی که اسقف نجران این منظره باشکوه را دید، گفت: «إِنِّي لَأَرَىٰ وَجُوهًا لَوْ سَأَلُوا اللَّهَ أَنْ يُزِيلَ جَبَلًا مِنْ مَكَانِهِ لَأَزَالَهُ بِهَا فَلَا تُبَاهِلُوا فَتُهْلِكُوا وَ لَا يَبْقَىٰ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ نَصْرَانِيٌّ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ من چهره هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوه را از جا ببرند، خدا این کار را خواهد کرد. ای نصارا! با این مرد مباهله نکنید، وگرنه هلاک می شوید و تا قیامت یک نفر نصرانی در روی زمین باقی نخواهد ماند.

آن حضرت فرمود: «سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، اگر اینان مباهله می کردند، هلاکت بر آن ها مقدر شده بود و برخی به صورت میمون و برخی به صورت خوک مسخ می شدند و آتشی در بیابان آن ها برافروخته می شد که نجران با تمامی اهلیش، حتی پرندگان بر بالای درختان، نیز ریشه کن می شدند و هیچ چیز مانع نزول بلا بر نصارا نمی شد و همگی نابود می گردیدند.»(13)

آیه مباهله از دیدگاه دانشمندان اهل سنت

اصل این قضیه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از بین همه امت تنها حضرت علی علیه السلام را در جای «انفسنا» و حضرت فاطمه علیها السلام را در جای «نساءنا» و حضرات حسنین علیهما السلام را در جای «ابناءنا»

برای مباحله انتخاب کرد، متفقٌ عليه بين اهل تفسير و حديث است؛ چنانکه برخی از مفسران اهل سنت همچون امام فخر رازی (م 604 ق) (14) و نظام الدین نیشابوری (م 728 ق) به این موضوع تصریح نموده اند. نیشابوری سپس اضافه می‌کند که «مراد از «انفسنا» علی است و اهل تفسیر و حدیث بر این دیدگاه اجماع نموده‌اند.» (15)

امام ابوبکر جصاص (م 370 ق) می‌گوید: «راویان تاریخ و ناقلان آثار و اخبار هیچ‌گونه اختلافی ندارند در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز مباحله در حالی که دست حسن و حسین را به دست داشت و علی و فاطمه همراهش بودند، برای مباحله با نصارا حاضر شد و مسیحیان نجران را به مباحله دعوت کرد.» (16)

حاکم نیشابوری (م 405 ق) ادعای تواتر کرده و گفته است: «قد تواترت الاخبارُ فی التفاسیرِ عن عبدالله بن عباس و غیره أنَّ رسولَ الله صلی الله علیه و آله و سلم أَخَذَ یَوْمَ المباحلةِ بیدِ علیٍّ و الحسنِ و الحسینِ و جعلوا فاطمةَ ورائهم ثُمَّ قال بهولاء: أَبْنائنا و أَنْفُسنا و نِسائنا.» (17)

زمخشری (م 538 ق) می‌گوید: «لا دلیل اقوی من هذا علی فضل اصحابِ الکساء و هم علی و فاطمةُ و الحسنان»؛ (18) هیچ دلیل و مدرکی قوی‌تر و مهم‌تر از آیه مباحله بر فضل و برتری اصحاب کساء موجود نیست و اصحاب کساء علی، فاطمه، حسن و حسین می‌باشند.

برخی دیگر از دانشمندان اهل سنت بر صحت این روایات تصریح نموده اند؛ همچون ابن تیمیه (م 728 ق)؛ (19) ابن کثیر (م 774 ق)، (20) ابن یاسین، (21) محمد بن سوره (م 279 ق)، (22) عبدالرزاق المهدی (23) و حاکم نیشابوری. (24)

آیه «مباحله» بر عظمت و صداقت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و مقام بلند آن بانوی نمونه دو جهان دلالت دارد. آلوسی (م 1270 ق) (25) بر شهرت این روایت اعتراف و تصریح نموده است. او می‌گوید: «و دلالتها علی فضل آل الله و رسوله مما لا یمتری فیها مؤمنٌ و النصب جازمُ الایمان»؛ (26) دلالت آیه بر فضیلت آل پیامبر، که آل الله می‌باشند، و فضیلت آل رسول از اموری است که قابل تردید برای هیچ مؤمنی نیست و نصب (دشمنی و عداوت با خاندان پیامبر) ایمان را از بین می‌برد.

عظمت بن ظیر حضرت فاطمه علیها السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جای «نساءنا» (که کلمه جمع است و حداقل آن سه نفر است) تنها حضرت فاطمه علیها السلام را برای مباحله همراه برد، و حال آنکه در آن زمان، چندین تن از امهات المؤمنین حضور داشتند، ولی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کدام از زن‌های خود را برای مباحله نبرد؛ زیرا در مباحله، نبوت آن جناب زیر سؤال بود. او باید کسانی را به همراه می‌برد که اگر نبی نباشند، شریک کار رسالت و نبوت او باشند، و حضرت فاطمه علیها السلام چنین بود. در مباحله قرار بود دروغ‌گویان رسوا شوند. بنابراین، اگر پیامبر کسی را می‌برد که در عمر خود دروغ گفته باشد، دیگر او نمی‌توانست بر دروغ‌گویان لعنت بفرستد؛ زیرا خودش از اول دروغ گفته است. از اینجا عصمت حضرت فاطمه علیها السلام معلوم می‌شود که او هیچ دروغی در زندگی نداشته و مصداق اکمل و اتم صداقت است. این شأن و عظمت فوق‌العاده زهرای مرضیه علیها السلام را می‌رساند. این عظمت حضرت فاطمه علیها السلام را اسقف نجران هم در همان جا به قوم خود اعلام نمود: «إِتی

لأرى وجوها لو سألوا الله أن يُزيل جبلاً من مكانه لأزاله بها فلا تُباهلوا فتُهلكوا ولا يبقَى علي وجه الأرض نصرانيٌّ إلى يوم القيامة.» (27)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهرا علیها السلام را به عنوان گواه نبوت و رسالت برای مباهله به همراه برد و پیش از آنکه به میدان بروند، حضرت علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام را جمع نمود و فرمود: «اللهم هؤلاء أهلي»؛ (28) خدایا، اینها اهل بیت من هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اینجا اهل بیت حقیقی خودش را به امت معرفی نمود، به ویژه آنکه از میان زن‌ها فقط حضرت فاطمه علیها السلام است که مصداق حقیقی «نساءنا» را دارد.

در برخی تفاسیر اهل سنت، در ادامه حدیث مزبور، عبارتی جالب آمده است: «در آن هنگام، جبرئیل آمد و گفت: "یا محمد! انا من اهلکم؟" چه باشد یا محمد، اگر مرا بپذیری و در شمار اهل بیت خویش آری؟ رسول گفت: یا جبرئیل "و انت مِنّا." آن‌گاه جبرئیل بازگشت و در آسمان‌ها می‌نازید و فخر می‌کرد و می‌گفت: "مَنْ مِثْلِي؟ و اَنَا فِي السَّمَاءِ طاووسُ الملائكة و فِي الارضِ مِنْ اهلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ"؛ یعنی چون من کیست که در آسمان، رئیس فرشتگانم و در زمین، اهل بیت محمد خاتم پیغمبرانم؟» (29)

راویان روایات مباهله

این روایت با بیش از 51 طرق (30) از 37 تن از صحابه و تابعین و نیز از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نقل شده است؛ از جمله از:

1. امام علی علیه السلام؛ (31)
 2. امام حسن علیه السلام؛ (32)
 3. امام علی بن حسین علیه السلام؛ (33)
 4. ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام؛ (34)
 5. امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام؛ (35)
 6. امام موسی بن جعفر علیه السلام. (36)
- از صحابه، تابعین و بزرگانی همچون:
7. ابن عباس؛ (37)
 8. جابر بن عبدالله؛ (38)
 9. سعد بن ابی وقاص؛ (39)
 10. حذیفه بن یمان؛ (40)
 11. ابی رافع غلام پیامبر؛ (41)
 12. عثمان بن عفان؛ (42)
 13. طلحة بن عبدالله؛ (43)
 14. زبیر بن العوام؛ (44)
 15. عبدالرحمن بن عوف؛ (45)
 16. براء بن عازب؛ (46)
 17. انس بن مالک؛ (47)

18. بکر بن مسمار؛(48)
19. منکدر بن عبدالله از پدرش؛(49)
20. حسن بصری؛(50)
21. قتاده؛(51)
22. سدّی؛(52)
23. ابن زید؛(53)
24. علباء بن احمر الیشکری؛(54)
25. زید بن علی؛(55)
26. شعبی؛(56)
27. یحیی بن یعمر؛(57)
28. مجاهد بن جبر مکی؛(58)
29. شهر بن حوشب؛(59)
30. ابی طفیل عامر بن واثله؛(60)
31. جریر بن عبدالله سجستانی؛(61)
32. ابی اویس مدنی؛(62)
33. عمرو بن سعید بن معاذ؛(63)
34. ابی البختری؛(64)
35. ابی سعید؛(65)
36. سلمة بن عبد یشوع از پدرش؛(66)
37. عامر بن سعد.(67)

احتجاج به آیه مباهله

1. امام علی علیه السلام در روز «شوری»، از آیه «مباهله» در حق خود بر حاضران استدلال نمود و بدان احتجاج فرمود.(68)

2. عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت کرده است: «در یکی از روزها، معاویه بن ابی سفیان به سعد دستور داد تا به علی ناسزا بگوید! سعد ازدستور او سرپیچی کرد. معاویه از وی پرسید: به چه سبب است که علی را آماج ناسزا و دشنام نمی سازی؟ سعد گفت: به خاطر آن است که سه خصلت از رسول خدا در شأن علی شنیدم که با توجه به آن ها، هیچ گاه به سب و دشنام آن حضرت اقدام نمی کنم، و هرگاه یکی از آن ها برای من بود، بهتر از شتران سرخ مو که در اختیار من باشد، به شمار می آوردم ...:3. هنگامی که آیه مباهله «قُلْ تَعَالُواْ اٰبْنَاۤءَنَا وَ اٰبْنَاۤءُکُمْ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به حضور طلبید و فرمود: «اللهم هؤلاء اهلّی.»(69)

3. امام موسی کاظم علیه السلام در پاسخ به اعتراض هارون الرشید، به آیه مباهله احتجاج فرمود.(70)

دیدگاه مخالفان

1. دیدگاه ابن تیمیه: ابن تیمیه (م 728 ق) اصل قضیه به همراه بردن حضرت علی، فاطمه و حسنین

عليهم السلام را برای مباحله می‌پذیرد و آن را یک حدیث صحیح می‌داند، اما می‌گوید: این‌ها را به خاطر اقریبیت برای مباحله برد؛ زیرا این‌ها قریب‌ترین افراد نسبت به رسول خدا از غیر بودند. (71)

نقد و بررسی: اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواست آنان را به خاطر اقریبیت برای مباحله به همراه ببرد، می‌بایست به جای «انفسنا»، دست‌کم سه نفر از اقربای خودش ببرد. به عقیده اهل سنت، پیامبر داماد دیگری هم داشت. همین‌طور به جای «نساءنا» می‌توانست ازواج دیگرش را به همراه ببرد، نه اینکه تنها بر فاطمه علیها السلام اکتفا نماید؛ زیرا «نساءنا» جمع است و دست‌کم سه نفر را می‌طلبد. با وجود این اقتضا در آیه، پیامبر تنها حضرت فاطمه علیها السلام را به همراه برد، در حالی که از کلمه «نساءنا» زن قریب به ذهن است، نه دختر.

همین‌طور عباس از حضرت علی علیه السلام به پیامبر نزدیک‌تر بود؛ زیرا عموی آن حضرت بود و با وجود اقریبیت عباس، پیامبر او را رها کرد و تنها حضرت علی علیه السلام را با خود برد و این دلیل بر بطلان نظر ابن تیمیه است. پیامبر به خاطر مقام و عظمت معنوی، آنان را انتخاب کرد، نه به خاطر نسب.

2. دیدگاه عده: محمد عده می‌گوید: احادیث و روایات اتفاق دارند بر اینکه پیامبر برای مباحله، علی و فاطمه و دو پسر آنان را انتخاب کرد و کلمه «نساءنا» در آیه بر «فاطمه» و کلمه «انفسنا» بر «علی» حمل شده است. البته مستند این روایات و منبع آن شیعیان است و هدف آن‌ها از این‌گونه روایات روشن است. بعد از جعل آن روایات، تا آنجا که توانستند، کوشش کردند آن‌ها را در بین مسلمانان ترویج کنند و به حدی در این کار موفق شدند که حتی توانستند در بین اهل سنت هم رواجش دهند. ولی جعل کنندگان این احادیث نتوانستند قصه جعلی خود را، که همان مضمون روایات جعلی است، با آیه مباحله تطبیق دهند؛ برای اینکه در آیه، کلمه «نساءنا» آمده و این کلمه جمع است و هیچ عربی این کلمه را در مورد یک زن اطلاق نمی‌کند؛ آن هم زنی که دختر خود گوینده باشد، آن هم گوینده‌ای که خود زنان متعدد دارد. (72)

نقد و بررسی: عده با کمال بی‌انصافی، مصادر این روایات را شیعه ذکر کرده است، و حال آنکه بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت این روایت را در کتب تفسیری و حدیثی خود ذکر نموده و آن را قبول کرده اند؛ همچون: امام احمد بن حنبل (م 241 ق)، (73) امام مسلم (م 273 ق)، (74) محمد بن سوره (م 279 ق)، (75) طبری (م 310 ق)، (76) ابن ابی حاتم (م 375 ق)، (77) ابوالفرج اصبهانی (م 356 ق)، (78) امام ابوبکر جصاص (م 370 ق)، (79) سمرقندی (م 375 ق)، (80) حاکم نیشابوری (م 405 ق)، (81) ثعلبی (م 427 ق)، (82) ماوردی (م 450 ق)، (83) بیهقی (م 458 ق)، (84) واحدی (م 468 ق)، (85) حاکم حسانی (م 471 ق)، (86) امام بغوی (م 516 ق)، (87) زمخشری (م 538 ق)، (88) ابن قیّم الجوزیه، (89) ابن جوزی (م 597 ق)، (90) فخر رازی (م 604 ق)، (91) قرطبی (م 671 ق)، (92) محبّ طبری (م 694 ق)، (93) نسفی (م 710 ق)، (94) امام خازن (م 725 ق)، (95) نظام الدین نیشابوری (م 728 ق)، (96) ابن تیمیه (م 728 ق)، (97) عبدالوهاب مصری (م 733 ق)، (98) ابن حیان اندلسی (م 745 ق)، (99) ذهبی (م 748 ق)، (100) ابن کثیر (م 744 ق)، (101) بیضاوی (م 791 ق)، (102) ابن حجر عسقلانی (م 852 ق)، (103) سیوطی (م 911 ق)، (104) ابن حجر هیثمی (م 973 ق)، (105) ابی سعود (م 982 ق)، (106) محمد علی صابونی (م 997 ق)، (107) بروسوی (م 1137 ق)، (108) عجلی (م 1204 ق)، (109) احمد بن محمد بن عجیبه (م 1244 ق)، (110) آلوسی (م 1270 ق)، (111) قاسمی، (112) شوکانی (م 1250 ق)، (113) طنطاوی جوهری، (114) میبدی، (115) حکمت بن یاسین، (116) سعید حوی، (117) سید طنطاوی مفتی مصر، (118) حسن المنصوری، (119) نیاز قاری، (120) عبدالقادر آل عقده، (121) ابوبکر جزائری، (122)

سلیمان قندوزی حنفی، (123) و بسیاری دیگر از اهل تفسیر و حدیث که این روایات را با بیش از 51 طریق متفاوت از صحابه و تابعین آورده‌اند که همه از بزرگان اهل سنت هستند. هیچ‌کدام از مفسران، محدثان، مورخان و رجالیان اهل سنت نسبت جعل به این روایت نداده، بلکه برخی از دانشمندان اهل سنت ادعای اجماع و اتفاق اهل تفسیر و حدیث بر این روایت نموده‌اند و ادعای تواتر و شهرت هم کرده‌اند؛ چنان‌که گذشت. اما قول او در اینکه «جعل‌کنندگان این قصه خوب نتوانستند آن را با آیه تطبیق دهند، چون عرب وقتی از گوینده‌ای کلمه «نسائنا» را که جمع است می‌شنود، دختر خود گوینده به ذهنش نمی‌رسد، آن هم گوینده‌ای که چند زن دارد»، از لغت عرب چنین معنایی فهمیده نمی‌شود.

یکی از استادان صاحب تفسیر، ادیب و ائمه قرائت، زمخشری (م 538 ق)، در ذیل آیه می‌گوید: این دلیلی است که قوی‌تر از آن بر فضیلت اصحاب کساء وجود ندارد و این برهان روشنی است بر صحت نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. (124) چطور این بزرگان و نامداران بلاغت و ادب نفهمیده باشند که این روایات نسبت غلط به قرآن می‌دهند و لفظ جمع را در مورد یک نفس و مفرد استعمال کرده‌اند؟! و حال آنکه در قرآن، چندین مورد لفظ جمع استعمال شده و مراد از آن‌ها فقط یک نفر است؛ مانند آیه «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ» (آل عمران: 45) در این آیه، کلمه «ملائکه» جمع است، ولی فقط یک فرد یعنی تنها جبرئیل مراد است. (125)

خود کلمه «نساء» نیز در قرآن برای دختر هم استعمال شده است؛ مانند آنکه آیه درباره فرعون می‌گوید: «يَذَّبْحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ» (بقره: 49) و آیه «وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ» (نساء: 7) وقتی این اصل ثابت شد که «نساء» بر دختر هم اطلاق می‌شود، فرقی نمی‌کند که آن، دختر گوینده باشد یا شنونده. از این‌رو، اطلاق «نساء» بر دختر یک اصل قرآنی است.

3. دیدگاه رشید رضا: او پس از ذکر روایات مباحله گفته است: ابن عساکر، از جعفر بن محمد، از پدرش در ذیل آیه «قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ» روایت کرده است که فرمود: رسول خدا برای مباحله، ابابکر و پسرش، عمر و پسرش، و عثمان و پسرش را آورد و ظاهراً کلام در جماعتی از مؤمنان می‌باشد. (126) نقد و بررسی: ابن عساکر این روایت را از طریق سعید بن عنبسه و هیثم بن عدی از امام صادق علیه‌السلام آورده است. ابوحاتم رازی درباره سعید بن عنبسه می‌گوید: «لا یصدق». (127)

عبدالرحمن می‌گوید: از علی بن الحسین شنیدم که می‌گفت: سعید بن عنبسه کذاب است؛ از پدرم شنیدم که می‌گفت: او راست نمی‌گوید. (128) یحیی بن معین هم گفته: او کذاب است. (129) ابن ابی حاتم از پدرش نقل می‌کند که او گفت: «فیه نظر». (130)

در کتب معروف رجالی اهل سنت، جز مذمت هیچ مدحی درباره او دیده نمی‌شود و بر کذاب بودن او تأکید فراوان شده و او در ردیف ضعفا و متروکان قرار گرفته است؛ چنان‌که ابن مطلب را ذهبی (م 748 ق)، (131) ابن جوزی؛ (132) و احمد بن حجر عسقلانی (م 852 ق) (133) نیز ذکر نموده‌اند.

هیثم بن عدی می‌گوید: درباره هیثم بن عدی هیچ مدحی پیدا نکردم. بخاری می‌گوید: «لیس بثقة، کان یکذب». یحیی هم عین همین جمله را درباره او گفته است. ابوداود گفته: او دروغگو است.

نسائی هم او را «متروک الحدیث» خوانده است. (134)

سعدی گفته است: «هیثم بن عدی ساقط قد کشف قناعه». (135)

یحیی بن معین گفته است: از پدرم درباره او پرسیدم که گفت: او «متروک الحدیث» است. (136)

عباس الدُّوری می‌گوید: برخی از اصحاب ما برای ما حدیث کردند که کنیز هیثم بن عدی می‌گفت: «ما کان مولای یقومُ عامَّةَ اللَّیْلِ یُصَلِّی، فاذا أَصْبَحَ جَلَسَ یُکَذِّبُ.» (137)

بستی می‌گوید: «أَنَّه رَوَى عَنِ الثَّقَاتِ أَشْیَاءَ کَأَنَّهَا مَوْضُوعَةٌ ... إِنَّه کَانَ یُدَلِّسُهَا.» (138)

در نقل دیگری از بخاری (م 256 ق) آمده است: «سکتوا عنه.» (139)

ازدی هم او را «متروک الحدیث» می‌دانست. (140)

ابن حَبَّان هم گفته است: «لَا یَجُوزُ الْاِحْتِجَاجُ بِهِ وَ لَا الرَّوَايَةُ عَنْهُ إِلَّا عَلَى سَبِيلِ الْاِعْتِبَارِ.» (141)

برخی او را ضعیف و متروک دانسته‌اند؛ مانند دارقطنی، (142) ذهبی، (143) و عقیلی. (144)

بنابراین، اعتباری برای این روایت نیست و این یک روایت جعلی است که با روایات صحیح و متواتر در تعارض می‌باشد.

خلاصه بحث

این آیه بر عصمت و صداقت حضرت فاطمه علیها السلام دلالت تام دارد و این یکی از فضایل بلند آن بانو به شمار می‌رود. باید توجه داشت به اینکه آیه مباحله حضرت فاطمه علیها السلام را یکی از افراد «نساءنا» ندانسته و ایشان یکی از مصادیق «نساءنا» نیست، بلکه «نساءنا» اصلاً مصداق دیگری ندارد و حضرت فاطمه علیها السلام تمامیّت تفسیر «نساءنا» است. (145)

-
1. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث از مدرسه امام خمینی رحمه الله .
 2. ر. ک: عزالدین ابن اثیر، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ج 5، ص 52.
 3. ر. ک: محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، بیروت، دارالجلیل، ج 4، ص 248 / جلال‌الدین سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بیروت، دارالفکر، 1993، ج 2، ص 193.
 4. محمود بن اسماعیل بخاری، پیشین، ج 5، ص 36 / حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، بیروت، دارالمعرفة، ج 3، ص 158.
 5. فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالفکر، 1985، ذیل سوره کوثر.
 6. برای آگاهی بیشتر، ر. ک: نگارنده، فاطمه در قرآن از منظر تفاسیر اهل سنت، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، مدرسه امام خمینی، 1383.
 7. اسماعیل جوهری، الصحاح، بیروت، دارالعلم للملایین، 1987، ماده «ب ه ل».
 8. احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دارالکتب العربیة، ماده «ب ه ل».
 9. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، قم، دارالکتب الاسلامیه، 1369، ج 2، ص 438.
 10. محمد بن جریر طبری، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، دارالفکر، 1988، ج 3، ص 301 / جلال‌الدین سیوطی، پیشین، ج 2، ص 233.
 11. جلال‌الدین سیوطی، پیشین، ج 2، ص 231 / اسماعیل بن کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالمعرفة، 1987، ج 1، ص 379 / علی واحدی، اسباب النزول، ریاض، دارالثقافة الاسلامیه، 1984، ص 90-91.
 12. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، شرح نووی، بیروت، دارالقلم، 1987، ج 15، ص 185 / محمد بن سوره، سنن ترمذی، بیروت، دارالفکر، 1994، ج 5، ص 407 / جلال‌الدین سیوطی، پیشین، ج 2، ص 233.

13. فخر رازی، پیشین، ج 8، ص 89.
14. همان.
15. نظام الدین نیشابوری، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1996، ج 2، ص 178.
16. احمد رازی جصاص، احکام القرآن، مگه، المكتبة التجارية، ج 2، ص 23.
17. محمد حافظ نیشابوری، معرفة علوم الحديث، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1977، ص 50.
18. محمد زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالمعرفة، ج 1، ص 193.
19. ابن تیمیہ الحرّانی الدمشقی، منهاج السنة النبویّة فی نقض کلام الشیعة والقدریة، قاهره، مكتبة ابن تیمیہ، 1998، ج 4، ص 35.
20. عبدالرحمن رازی، تفسیر القرآن العظیم سندا عن رسول اللّٰه و الصحابة والتابعین، بیروت، المكتبة المصرية، 1999، ج 1، ص 379.
21. حکمة بن یاسین، التفسیر الصحیح موسوعة الصحیح المسبور من التفسیر بالمأثور، مدینة، دارالآثر، 1999، ج 1، ص 421.
22. محمد بن سوره، پیشین، ج 5، ص 407.
23. محمد شوکانی، فتح القدر الجامع فی فنی الروایة والدرایة من علم التفسیر، ج 1، ص 449. در حاشیه آن، محقق کتاب روایت سعد را صحیح دانسته است.
24. حاکم نیشابوری، پیشین، ج 3، ص 150.
25. محمود آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن لعظیم و السبع المثانی، تهران، جهان، ج 3، ص 168.
26. همان، ج 3، ص 167.
27. فخر رازی، پیشین، ج 8، ص 89.
28. عبدالرحمن بن جوزی، زاد المسیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، 2000، ج 1، ص 324 / مسلم بن حجّاج نیشابوری، پیشین، ج 15، ص 185 / محمد بن سوره، پیشین، ج 5، ص 407 / رشیدالدین میبدی، تفسیر کشف الاسرار وعدة الابرار، تهران، امیرکبیر، 1376، ج 2، ص 151 / حکمة بن یاسین، پیشین، ج 1، ص 421 / خالد آل عقده، جامع التفسیر من کتب الاحادیث، ریاض، دار طیبہ، 1421 ق، ج 1، ص 370.
29. رشیدالدین میبدی، پیشین، ج 2، ص 151 - 152.
30. علی طاووس، سعد السعود، قم، دلیل، 1379، ص 182.
31. احمد بن حجر هیثمی، الصواعق المحرقة فی الردّ علی اهل البدع والزندقة، قاهره، مكتبة القاهرة، 1965، ص 156.
32. علی طاووس، پیشین، ص 183.
33. همان.
34. عبدالرحمن بن ابی حاتم، پیشین، ج 2، ص 667.
35. محمد آلوسی، پیشین، ج 3، ص 168.
36. نوراللّٰه حسینی مرعشی تستری، احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 9، ص 91، به نقل از: شهاب الدین احمد نویری، نهاية الارب فی فنون الادب، ج 8، ص 173.
37. حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحديث، بیروت، دارالکتب العلمیه، ص 50.

38. على واحدى، پيشين، ص. 68.
39. جلال الدين سيوطى، پيشين، ج 2، ص 233 / عبدالرحمن بن جوزى، پيشين، ج 1، ص. 324.
40. حاكم حسانى، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ج 1، ص. 126.
41. ابوالفرج اصبهانى، الاغانى، بيروت، دارالكتب العلمية، 1992، ج 12، ص. 7.
42. على طاووس، پيشين، ص. 183.
43. همان.
44. همان.
45. همان.
46. اسماعيل بن كثير دمشقى، پيشين، ج 1، ص. 379.
47. على طاووس، پيشين، ص. 183.
48. همان.
49. همان.
50. عبدالرحمن بن ابى حاتم، پيشين، ج 2، ص. 667.
51. محمد بن جرير طبرى، پيشين، ج 2، ص. 301.
52. همان.
53. همان.
54. ابن عطيه اندلسى، المحرر الوجيز، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1996، ج 1، ص. 447.
55. محمد بن جرير طبرى، پيشين، ج 3، ص. 300.
56. عبدالرحمن بن ابى حاتم، ج 2، ص. 667.
57. على طاووس، پيشين، ص. 183.
58. همان.
59. همان.
60. همان.
61. همان.
62. همان.
63. حاكم حسانى، پيشين، ج 1، ص 120-128.
64. همان.
65. احمد طبرى، ذخائر العقبى، بيروت، دارالمعرفة، ص. 25.
66. جلال الدين سيوطى، پيشين، ج 2، ص. 229.
67. مسلم بن حجاج نيشابورى، پيشين، ج 15، ص. 185.
68. احمد بن حجر هيثمى، پيشين، ص. 156.
69. مسلم بن حجاج نيشابورى، پيشين، ج 15، ص 185 / محمد بن سوره، پيشين، ج 5، ص. 407.
70. سليمان قندوزى، ينابيع المودة، قم، بصيرتى، باب 63، ص. 362.
71. ابن تيميه الحرانى الدمشقى، پيشين، ج 2، ص. 118.

72. محمد رشيد رضا، تفسير المنار، بيروت، دارالكتب العلمية، 1999، ج 3، ص 265.
73. احمد بن حنبل، المسند، ج 1، ص 185.
74. مسلم بن حجاج نيشابوري، پيشين، ج 15، ص 185.
75. محمد بن سورة، پيشين، ج 5، ص 407.
76. محمد بن جرير طبري، پيشين، ج 3، ص 299.
77. اسماعيل بن كثير دمشقي، پيشين، ج 2، ص 667.
78. ابوالفرج اصبهاني، پيشين.
79. احمد رازي جصاص، پيشين، ج 2، ص 23.
80. ابراهيم سمرقندي، تفسير السمرقندي المسمى ببحر العلوم، بيروت، دارالكتب العلمية، 1993، ج 1، ص 4.27
81. حاكم نيشابوري، پيشين، ج 3، ص 150.
82. احمد ثعلبي، تفسير الكشف والبيان، بيروت، داراحياء التراث العربي، 2002، ج 3، ص 85.
83. علي ماوردي، النكت و العيون (تفسير الماوردى)، مصر، البنية المصرية العامة للكتاب، 1979، ج 1، ص 399.
84. احمد بيهقي، دلائل النبوة، بيروت، دارالكتب العلمية، 1985، ج 5، ص 388.
85. علي واحد نيشابوري، پيشين، ص 68.
86. حاكم حسانى، پيشين، ج 1، ص 123.
87. حسين بن مسعود الضراء البغوي، معالم التنزيل، بيروت، دارالفكر، 2002، ج 2، ص 48.
88. محمود زمخشري، پيشين، ج 1، ص 193.
89. ابن قيم الجوزيه، الضوء المنير، ج 2، ص 64.
90. عبدالرحمن بن جوزي، پيشين، ج 1، ص 324.
91. فخر رازي، پيشين، ج 8، ص 88.
92. محمد بن احمد قرطبي، الجامع لاحكام القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربي، ج 4، ص 104.
93. احمد طبري، پيشين، ص 25.
94. عبدالله نسفى، تفسير النسفى (مدارك التنزيل و حقائق التأويل)، بيروت، دارالكتب العلمية، 1995.
95. علاءالدين علي خازن بغدادى، تفسير الخازن، بيروت، دارالكتب العلمية، ج 1، ص 254.
96. نظامالدين نيشابوري، پيشين، ج 2، ص 178.
97. ابن تيمية الحراني دمشقي، پيشين، ج 2، ص 118.
98. نورالله تستري، پيشين، ج 9، ص 118.
99. ابن حيان اندلسي، البحر المحيط، بيروت، دارالكتب العلمية، 1993، ج 2، ص 479.
100. شمسالدين محمد ذهبى، سير اعلام النبلاء، بيروت، مؤسسة الرسالة، 1996، بخش «سير الخلفاء الراشدون»، ص 230.
101. عبدالرحمن بن ابى حاتم، پيشين، ج 1، ص 379.
102. ناصرالدين شيرازي بياضوى، تفسير البياضوى، بيروت، دارالفكر، 1996، ج 1، ص 163.
103. ابن حجر عسقلاني، الاصابه فى تمييز الصحابه، بيروت، دارالكتب العلمية، 1995، ج 4، ص 468 در ذيل

«على».

104. جلال الدين سيوطي، پیشین، ج 2، ص 232.
105. ابن حجر هيثمى، پیشین، ص 212.
106. ابوالسعود محمد بن محمد عمادى، تفسير ابى السعود (ارشاد العقل السليم الى مزايا الكتاب الكريم)، بيروت، دارالكتب العلمية، 1999، ج 1، ص 378.
107. محمد على صابونى، مختصر تفسير ابن كثير، بيروت، داراحياء التراث العربى، 1996، ج 1، ص 289.
108. اسماعيل حقى بروسوى، تفسير روح البيان، بيروت، داراحياء التراث العربى، 2001، ج 2، ص 55.
109. عجلى، الفتوحات الالهيه، ج 1، ص 432.
110. احمد بن عجييه، البحر المديد فى تفسير القرآن المجيد، بيروت، دارالكتب العلميه، 2002، ج 1، ص 363.
111. محمد آلوسى، پیشین، ج 3، ص 167.
112. محمد جمال الدين قاسمى، تفسير القاسمى (محاسن التأويل)، بيروت، دارالكتب العلميه، 1997، ج 2، ص 29.3
113. محمد شوكانى، پیشین، ج 1، ص 449.
114. طنطاوى جوهرى، الجواهر فى تفسير القرآن الكريم، بيروت، دارالفكر، ج 1، ص 127 ذيل آيه.
115. رشيدالدين ميبدي، پیشین، ج 2، ص 147.
116. حكمة بن ياسين، پیشین، ج 1، ص 421.
117. سعيد حوى، الاساس فى التفسير، قاهره، دارالسلام، 1999، ج 2، ص 774.
118. طنطاوى، التفسير الوسيط للقرآن الكريم، قاهره، دارالمعارف، ج 2، ص 130.
119. مصطفى حسن المنصورى، المقتطف من عيون التفاسير، قاهره، دارالسلام، 1996، ج 1، ص 332.
120. نیاز قارى، تفسير فتح الرحمن، ج 1، ص 133.
121. عبدالقادر آل عقده، جامع التفسير من كتب الاحاديث، ج 1، ص 370.
122. ابوبكر جزائرى، ايسر التفاسير لكلام العلى الكبير، قاهره، دارالسلام، ج 1، ص 325.
123. سليمان قندوزى، پیشین، ص 330.
124. محمد زمخشري، پیشین، ج 1، ص 193.
125. محمود آلوسى، پیشین، ج 3، ص 141.
126. محمد رشيد رضا، پیشین، ج 3، ص 265.
127. احمد ذهبى، ميزان الاعتدال، بيروت، دارالفكر، ج 2، ص 154.
128. عبدالرحمن رازى، كتاب الجرح و التعديل، بيروت، دارالكتب العلميه، ج 2، ص 53.
129. همان.
130. همان.
131. احمد ذهبى، المغنى فى الضعفاء، بيروت، دارالكتب العلميه، 1997، ترجمه 2438 / همو، ديوان الضعفاء والمتروكين، بيروت، دارالقلم، 1988، ج 1، ص 331، ترجمه 1639.
132. عبدالرحمن بن جوزى، كتاب الضعفاء والمتروكين، بيروت، دارالكتب العلميه، 1986، ج 1، ص 324، ترجمه 1429.

133. احمد بن حجر عسقلانی، لسان المیزان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1995، ج 3، ص 286.
134. احمد ذهبی، میزان الاعتدال، ج 4، ص 324.
135. ابن عدی، الكامل فی الضعفاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1989، ج 8، ص 85.
136. عبدالرحمن رازی، پیشین، ج 9، ص 85.
137. احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج 8، ص 426.
138. محمد بن حیان بستی، کتاب المجروحین، بیروت، دارالمعرفه، 1992، ج 3، ص 92-93.
139. محمد بن اسماعیل بخاری، کتاب الضعفاء الصغیر، بیروت، دارالمعرفه، 1986، ترجمه 390.
140. عبدالرحمن بن جوزی، کتاب الضعفاء والمتروکین، ج 3، ص 179، ترجمه 3622.
141. همان.
142. علی دارقطنی، الضعفاء والمتروکون، ریاض، مکتبه المعارف، 1984، ص 388، ترجمه 563.
143. احمد ذهبی، المغنی فی الضعفاء، ج 2، ص 488، ترجمه 6808 / همو، دیوان الضعفاء والمتروکین، ج 2، ص 424.
144. محمد عقیلی، کتاب الضعفاء الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1998، ج 4، ص 352، ترجمه 1959.
145. چنانچه قرآن حضرت ابراهیم را با وجودی که یک نفر بیش‌تر نیست یک امت معرفی می‌کند در این‌جا نیز از حضرت فاطمه علیهاالسلام به عنوان فردی که تمام حقیقت زنانِ مسلمان است با تعبیر نسا ئنا یاد شده است.